

## در حسرت آزادی! تبعیدیان نفرین شده فرقه دموکرات آذربایجان

### محمد آزادگر

داستان مهاجرت ایرانی ها به قفقاز خیلی قبل از انقلاب مشروطه و انقلاب بلشویکی اکتبر جریان داشته است. مهاجرت ها عمدتاً بخاطر فقر و تنگدستی قحطی ها بوده است. اکثریت این تهی‌دستان از شهرها و روستاهای آذربایجان بودند. بخشی از آذربایجانی هایی که بخاطر پیدا کردن کار و امرار معاش با خانواده به آذربایجان شمالی مهاجرت کرده بودند و یا آنجا بدنیا آمده بودند، چون تبار ایرانی- آذربایجانی داشتند در آستانه جنگ جهانی دوم، در دوران «تصفیه بزرگ ۱۹۳۸-۱۹۳۷ (۱۳۱۷-۱۳۱۶) استالین» از جمهوری آذربایجان اخراج و به ایران برگردانده شدند. یکی از دلایل اخراج ایرانیان جدا از آن «تصفیه بزرگ ۱۹۳۸-۱۹۳۷» نزدیکی رضا شاه به آلمان بود. در رهبری شوروی این ذهنیت وجود داشت که ممکن است این ایرانی ها ستون پنجم ایران- آلمان در شوروی باشند. در آذربایجان ایران به این جماعت، مهاجر می گفتند. اینها در شهرها و روستاهای آذربایجان ساکن شدند. بخش بزرگی از اینها با ورود متفقین به ایران و تبعید رضا شاه و متعاقباً تشکیل حزب توده ایران به این حزب پیوستند. با تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان آنهایی که به حزب توده پیوسته بودند و همچنین تعداد دیگری از همان مهاجرین به فرقه پیوستند و مسئولیت های مهمی در فرقه و حکومت ملی آذربایجان بر عهده گرفتند.

اوج مهاجرت سیاسی توده ای با هزیمت حکومت ملی آذربایجان (۲۱ آذر ۱۳۲۵) اتفاق افتاد. تنها تا آخر سال ۱۳۲۵ بیش از دهها هزار نفر به شوروی پناهنده شدند.

هدف اولیه من این بوده که در این جا نویسندگان، شاعران و هنرمندانی که در ایران زاده شده اند و در رابطه با فرقه دموکرات آذربایجان بودند و به دلایل سیاسی مهاجرت کرده و دور از زادگاه خود در غربت وفات یافتند را معرفی کنم. (حتی در ذهنم آدم هایش را هم مشخص کرده بودم: عاشیق حسین جوان، مدینه گولگون، علی توده، بالاش آذر اوغلو و شاید یکی دو نفر دیگر) ولی موقع تهیه مطلب متوجه شدم این لیست بسیار ناقص است. بنابراین چند نفری نیز به لیست اولیه اضافه شد. اما تعداد هنرمندان و پژوهشگرانی که در مهاجرت در گذشته اند بسیار زیاد است. من فقط اسامی برخی نویسندگان و پژوهشگرانی که با فرقه دموکرات آذربایجان همراه بوده، آثار ادبی و تحقیقی تولید کرده اند را در اینجا ثبت می کنم که خود این هم مطلقاً کامل نیست: اسماعیل شمس، غفار کندلی، عباسعلی نوروزی، اسماعیل جعفرپور، محمد رضا عاقبت، محمد آذرلو، احمد امین زاده، حسین جدی، میرتقی موسوی، سید آقا عون الهی، میررحیم ولایی، تقی شاهین، میر قاسم چشم آذر، مختار دانش زاده، جعفر مجیری و...

جدا از هنرمندانی که در مهاجرت در حسرت دیدار وطنی آزاد و دموکراتیک، از این جهان جدا شدند؛ ما شاعران و نویسندگانی هم داشتیم که از فعالان و کادرهای فرقه و حکومت ملی آذربایجان بودند و در ایران ماندند و بسیار رنج ها بردند و شکنجه ها دیدند و در زندانها و تبعیدگاه ها پیر شدند که ضرورت دارد از آنها هم یاد بشود و بخاطر سپرده شود: مجید امین موید، عباس صابر، مظفر درفشی، هاشم طرلان، گنجعلی صباحی، سلام الله جاوید و م.ع. فرزانه و... شاید بی مورد نباشد که اشاره کنم شاعران و نویسندگان و هنرمندانی که از نزدیک و بی واسطه با فرقه و حکومت ملی همکاری کرده بودند، اغلب شان به ایده های سوسیالیستی باور داشتند. متأسفانه در اغلب آنتولوژی ها و مونوگرافی ها به این مسئله اشاره ای نمی شود. به هر رو سوسیالیسم بخشی از باور های آنها در آن دوره بود! شاید بی مناسبت نیست

گفته شود که آثار نویسندگان وشاعران فرقه دموکرات آذربایجان در شوروی در مجموع تحت تاثیر مکتب ادبی «رنالیسم سوسیالیستی» بوده است!

این هنرمندان معتقد بودند که ایران کشور چند ملیتی است و ملت ها حق دارند سرنوشت خود را خودشان تعیین کنند؛ آن چیزی که فرقه و حکومت ملی آذربایجان در عمل می خواست آنرا پیاده کند و در حوزه هایی هم پیاده کرد! این باور در آثار اغلب شاعران و نویسندگان پیدا و نهان وجود دارد.

در آثار نویسندگان وشاعران و هنرمندانی که حکومت یکساله را از نزدیک تجربه کرده بودند، نوعی از نوستالژیوحسرتوطن وحتی شیفتگی به آن(آذربایجان) بویژه پیش آنهایی که به مهاجرت در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی گرفتار آمده بودند، بسیار برجسته است. به نظر یکی از علت ها قطع رابطه مطلق با زادگاه، دوستان و خانواده بوده است. ده ها سال این مهاجرین اجازه نداشتند از شوروی خارج شوند و یا کوچکترین رابطه ای با زادگاه خود داشته باشند! علت دیگر شاید این بود که آن حاکمیت یکساله فرقه دموکرات آذربایجان، در عمل معنای وطن و میهن را برای مردم آذربایجان و نویسندگان و شاعران آذربایجانی معنا کرد. قبل از حکومت ملی آذربایجان؛ وطن معنایی غیر قابل فهم و درک برای آنها داشت. حکومت ملی آذربایجان معنای وطن را در دسترس گذاشت! معنا کرد! بی سبب نیست شاعر بزرگ آذربایجان بالاش آذراوغلو می گوید: «اگر وطن نداشته باشی، سخن ات بُزایی (تاثیر) ندارد».

در اغلب آنتولوژی ها و مونوگرافی هایی که به شاعران و نویسندگان آذربایجان جنوبی پرداخته اند اشاره ای به لشکرکشی شاه ایران- محمد رضا پهلوی به آذربایجان و سرکوب مردم بی دفاع و کشتار طرفداران حکومت ملی آذربایجان دیده نمی شود.

بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در دوره هایی روشنفکران آذربایجانی فرصت یافتند با انتشار کتابها و نشریه هایی هنرمندان آذربایجانی را، که بعد از شکست حکومت ملی مجبور به مهاجرت سیاسی شده بودند، و یا در داخل کشور در انزوا بودند و دیده نمی شدند و سانسور و اختناق رژیم شاهنشاهی هم اجازه دیده شدن به آنها نداده بود، به جامعه فارس زبان و آذربایجانی هایی که از گذشته خود بی خبر نگه داشته شده بودند، بشناسانند. این نشریات در میان روشنفکران فارس زبان خیلی استقبال نشد! و هنوز هم هنوز است هنرمندان و نویسندگان آذربایجانی ناشناخته مانده اند. هدف من و اسد سیف(آوای تبعید) این بوده است که حداقل بعضی از هنرمندان، نویسندگان و پژوهشگران آذربایجانی را به خوانندگان آوای تبعید بشناسانیم.

اعتراف می کنم که یادداشت من درباره بعضی شعرا و نویسندگان آذربایجانی که در اینجا آورده ام ناقص وای چه بسا نارسا باشد. قاعدتاً باید زندگینامه های هنرمندان آذربایجانی در مهاجرت را فرقه دموکرات آذربایجان که قبل از فروپاشی شوروی همه گونه امکانات در اختیار داشت، تهیه می کرد. آن ها این کار را انجام نداده اند! آنجا هم که کاری کرده اند با سانسور بوده است. برای نمونه؛ در «جنگ ادبی نویسندگان آذربایجان جنوبی» از انتشارات فرقه، نام «بی ری» شاعر معروف و وزیر فرهنگ حکومت ملی آذربایجان حذف شده است! آنهایی هم که پس از فروپاشی شوروی امکان رفت و آمد به جمهوری آذربایجان را داشتند و امکان دسترسی به منابع و آرشیو ها مهیا بود، در باره نویسندگان و شاعران آذربایجان جنوبی کم کاری کرده اند. من خواسته ام فقط کوتاه و مختصر به انسانهایی اشاره کنم که حسرت بدل وبا آرزوهای بزرگ وزیبا ودور از زادبوم خود این جهان را ترک کرده اند. من خواسته ام تنها گوشه کوچکی از این ظلم بزرگ را نشان دهم!

فکر نکنم هیچ ملتی به اندازه ملت آذربایجان، شاعر، نویسنده، پژوهشگر و سیاستمدار داشته است که دور از زادگاه خود، در غربت و در حسرت دیدار وطن آزاد و دموکراتیک دیده از جهان فرو بسته باشند!

## بالاش آذراوغلو

بالاش آذراوغلو ۱۹۲۱ (۱۳۰۰) در باکو دنیا آمد.

پدر و مادرشاز شهر اردبیل بودند. مدرسه ابتدایی و متوسطه را در باکو به پایان برد. به همراه خانواده در سال ۱۹۳۷ (۱۳۱۶) به اردبیل می آیند. برای یاد گرفتن الفبای عربی و زبان فارسی در مدرسه شبانه ثبت نام می کند. در ۱۳۲۲ (۱۹۴۳) به ریاست «جمعیت ضد فاشیست آذربایجان» شعبه اردبیل انتخاب می شود. همزمان مدیر روزنامه «یومروق» ارگان این جمعیت می شود.

در سال ۱۳۲۴ به صفوف فرقه دموکرات آذربایجان می پیونددورداکتور روزنامه «جودت» ارگان فرقه دموکرات آذربایجان شعبه شهر اردبیل می شود. در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۱ رئیس شعبه «شاعر لر مجلسی» (مجلس شعرا) اردبیل است. نخستین کتاب «شعرها» سال ۱۳۲۲ در اردبیل و دومین کتاب «شعرها» سال ۱۳۲۴ در تبریز از وی منتشر می شوند. در تبریز از طرف حکومت ملی به معاونت مدیر کمیته رادیوی دولتی آذربایجان گمارده می شود. همزمان به هیئت مدیره جمعیت شاعران انتخاب می شود. آثار بالاش در کتابهای درسی که حکومت ملی منتشر می کند، درج می شود. با لشکرکشی دولت مرکزی به آذربایجان سقوط حکومت ملی به اجبار به باکو - جمهوری آذربایجان مهاجرت می کند. بالاش از سالهای ۱۹۵۲-۱۹۴۷ (۱۳۳۱-۱۳۲۶) به تحصیل در دانشکده زبان شناسی دانشگاه دولتی آذربایجان می پردازد. بالاش از سال ۱۹۴۷ بعنوان صدر جمعیت نویسندگان آذربایجان جنوبی در باکو فعالیت می کند. بالاش آذراوغلو در سالهای ۱۹۵۳-۱۹۴۸ مدیر شعبه ادبی-هنری روزنامه «آذربایجان» ارگان کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان و در سالهای ۱۹۵۹-۱۹۵۳ رداکتور روزنامه آذربایجان می شود. او در سال ۱۹۵۹ بعنوان معاون صدر فرقه دموکرات آذربایجان انتخاب می شود.

بالاش آذراوغلو پس از وحدت حزب توده و فرقه در مرداد ۱۳۳۹ عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان می شود. او به عنوان عضو هیئت رئیسه شعبه آذربایجانی مهاجرین ایرانی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به فعالیتهای اجتماعی-سیاسی ادامه می دهد. بالاش به خاطر خدماتش در عرصه ادبیات آذربایجان عنوان «شاعر خلق آذربایجان» را کسب می کند. او هفت پیکر نظامی گنجوی و شعرهایی از صائب را با مهارت تمام به ترکی آذربایجانی ترجمه کرده است. از بالاش ده ها عنوان کتاب در جمهوری آذربایجان منتشر شده است.

آثار بالاش در شوروی به زبان روسی و آذربایجانی در تیراژ بالا منتشر شده است. او چند سال پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۶ به ایران و آذربایجان جنوبی سفر کرد و از طرف شاعران و نویسندگان آذربایجانی در ایران قدرها دید و استقبال خوبی از وی به عمل آمد!

من در سال ۱۳۵۹ بسیار کوتاه و بعدتر پس از یورش به حزب توده ایران و پناهنده شدن به شوروی، در پلنوم ۱۸ حزب در اسلاواکی (چکسلواکی) و در سالهای ۱۳۶۵ در باکو او را می دیدم. او موقع برگشت از پلنوم ۱۸ حزب در هتلی در مسکو شعری برای من سروده است که اینجا با دست خط خودش می گذارم.

بالاش آذراوغلو بطور یقین وقتی این شعر را در شب سرد زمستان ۱۹۸۳ در هتلی در مسکو می نوشت، فکر نمی کرد که او زودتر از من تبریز را خواهد دید. اصولن فکر نمی کرد بار دیگر تبریز را ببیند! او سیزده سال بعد تبریز را دید!

بالاش آذراوغلو در ۲۴ اپریل ۲۰۱۱ (۱۳۹۰) در باکو چشم به جهان فرو بست!

(آزادگر محمد یادگار)

تبریزی قویدون گلدین

سن محمد، او آنا تبریزی قویدون گلدین

نییه او کیمسه سیزی، بخت سیزی قویدون گلدین؟!

سنه تاپشیرمیش ایسیم من اونو ۴۰ ایل اول

سن ده چیخدین وفاسیز، منسیزی قویدون گلدین.

یاتیرام حسرتینه، آنجاق هله چاتمیر الیم

او منی شاعر اندییدیر دوزو، قویدون گلدین.

تبریز آذر ائلینین شعله چکن اولدوزدور،

سن او پارلاق، او ایشیق اولدوزو قویدون گلدین.

هر کسین وار وطنی، وار سؤزونده کسری

سن او اووخارلی قیلینجی، سؤزو قویدون گلدین.

جبهه ده قالدی بیترین، تک بونا تبریز دی یانان،

یوخدو سنسبز نه گنجه - گوندوزو، قویدون گلدین.

باری دؤنسن اونا بو شعریمی سن سوقات آپار،

سؤیله: - بیر گون گله جکدیر اؤزی، قویدون گلدین.

آذراوغلو دئ: - آغاردیب ساچینی، ساققالینی،

یولا حسرتله تیکلمیش گۆزی، قویدون گلدین!

موسکوا شهری ۱۱ دئکابر ۱۹۸۳ گنجه ساعات

تبریزی قویرون گلدین

آخادگر محمد یادگار

آخادگر

سن سحر، او آنا تبریزی قویرون گلدین  
 نینه او کیمه سیزی، بخت سیزی قویرون گلدین!؟  
 سنه ناپیشمش ایلم من اونو ۶۰ ایل اول  
 سن ده چوخورین وفا سیز، من سیزی قویرون گلدین  
 یا نیرام حسرتینه، آناق هله چانم ایلم  
 اوننی شاعر اییدر روزو، قویرون گلدین  
 تبریز آذر ائلین شعله چکن اولدوروز دور  
 سن لو پارلاق، لو ایشیق اولدوروز قویرون گلدین  
 هر کسین وار وطنی، وار کوز منده کسری  
 سن لو لوو خاری قلنجی، سوزی قویرون گلدین  
 جبهه ده قالدی ییرین، تک بونا تبریزی یانان  
 بوغور سیزی نه گنجی - گوندوزو، قویرون گلدین  
 باری دونسن (ونا بو سیزین سن لوقات آیار،  
 سوبه :- بر گون گلجدر تیزی، قویرون گلدین  
 آذر لو غلور دی :- آغار دیب ساچینی، ساقالینی  
 یولا ~~سوزی~~ دیکلمش گوزی، قویرون گلدین!  
 حسرتله

مسکولتهری ۱۱ دیکابر ۱۹۸۳

گنجی ساعت ۳

## میرزا ابراهیم اوف

میرزا ابراهیم اف در ۱۲۹۰ در روستای ائوه در نزدیکی شهر سراب در یک خانواده فقیر به دنیا آمد. مادر و خواهرش در سال ۱۲۹۷ از گرسنگی فوت می کنند. در همین سال میرزا با پدر و برادرش برای پیدا کردن کار به باکو می روند. بعد از مدت کوتاهی آنها را هم از دست می دهد و تحت حمایت دایی اش قرار می گیرد. اما دایی اش همبخطر فقر و تهی دستی نمی تواند به او کمک ضروری را برساند.

میرزا با استقرار حاکمیت سوسیالیستی امکان پیدا می کند در مدرسه کارخانه و بعدتر در هنرستان صنایع نفت به تحصیل ادامه دهد. در جنب تحصیل به آفرینشادبی نیز مشغول می شود. در انجمن ادبی «زاربات» شرکت می کند. اولین اثر او در سال ۱۹۳۰ (۱۲۰۹) منتشر می شود. میرزا اول شعر می نویسد ولی بعدتر به داستان و مقاله نویسی علاقه نشان می دهد. ابراهیم اف در سال ۱۳۲۰ همراه با ارتش شوروی و به عنوان سرپرست گروه فرهنگی اعزامی از سوی حزب کمونیست آذربایجان به تبریز آمد و در آنجا به انتشار نشریه «وطن یولوندا»، ناشر افکار ارتش سرخ شوروی و ادبیات سوسیالیستی و کارگری دست زد.

«وطن یولوندا» برای آذربایجانی های جنوب که مدرسه، مطبوعات و ادبیات به زبان مادری برایشان ممنوع بود و تحت حکومت مطلقه رضا شاه هویت، ملیت، تاریخ، فرهنگ و زبانشان انکار شده بود و در معرض سرکوب قرار داشتند، همچون چراغی در تاریکی درخشید.

«میرزا ابراهیم اف به علت خدمات شایسته اش در حیطه اندیشه و قلم، به دریافت نشانها و تقدیرنامه های بسیاری مفتخر شده است. او علاوه بر عنوان نویسنده ی خلق آذربایجان، در دوران فعالیت ادبی و سیاسی خود، مقامات رسمی و فرهنگی گوناگونی را نیز از قبیل: وزیر فرهنگ آذربایجان شوروی (۴۶-۱۹۴۲)، معاون صدر شورای وزیران آذربایجان شوروی (۱۹۵۰-۱۹۴۶) صدر اتحادیه ی نویسندگان آذربایجان شوروی (۱۹۵۴-۱۹۴۶)، صدر هیئت رئیسه شورای عالی آذربایجان شوروی (۱۹۵۸-۱۹۵۴)، دبیر اول اتحادیه نویسندگان آذربایجان شوروی، و نیز وظایف مهم و متعدد دیگری را در کنگره ها و مجامع حزبی بر عهده داشته است.» (از مقدمه ناشر برای رمان «آن روز می رسد»)

رمان «آن روز می رسد» میرزا ابراهیم اف «نخستین اثر مفصل و گسترده مولف در زمینه رمان اجتماعی- سیاسی است. این اثر که شخصیت اصلی آن نمادی از زندگی فریدون ابراهیمی، دادستان فرقه دمکرات آذربایجان که پس از سقوط فرقه، قهرمانانه پای دار رفت و اعدام شد، در سال ۱۹۴۸ (۱۳۲۷) منتشر شد، نشان دهنده یک رشته از ویژگی های خاص نویسنده در کار داستان نویسی است. رمان «آن روز می رسد» سرشار از تابلوها و تصاویر متنوعی است از زندگی و نیز مبارزه ی زحمتکش آذربایجان و سراسر ایران در راه رهایی از استبداد رضا خانی و نیل به استقلال اقتصادی و آزادی سیاسی. چهره ی فریدون که در داستان با جاذبه و محبت ویژه ای ترسیم شده است، در گالری تیپ های ادبیات آذربایجان جای ویژه ی خود را می یابد. بسیاری از منتقدان هنری، چهره ی قهرمان فریدون را که در میان شعله های فروزان مبارزه ی انقلابی قد کشیده و در جریان حوادث و ماجراها همچون صخره پا برجا مانده است، با پاول و لاسف، قهرمان رمان «مادر» ماکسیم گورکی، یا آرتور، قهرمان کتاب «خرمگس» وینیچ، و یا پاول کورچاگین، قهرمان «چگونه فولاد آبدیده شد؟» آستروفسکی مقایسه کرده اند» (همان مقدمه ناشر). البته درباره این رمان و آثار دیگر میرزا بسیار نوشته شده است. فعالیت های سیاسی و ادبی او را نمی توان تفکیک کرد. آثار او در سبک «رنالیسم سوسیالیستی» است. میرزا مبلغ «سوسیالیسم واقعا موجود» است.

پس از پایان جنگ دوم، موضوع جنبش رهایی بخش آذربایجان جنوبی او را بخود مشغول می کند. او در «داستانهای جنوب» به فعالیت های فرقه دموکرات آذربایجان و مبارزاتجسورانه فدایی ها می پردازد. موضوع و مسایل آذربایجان ایران و همچنین ایران همیشه برای ابراهیم اوف مهم بوده است. به همین خاطر در ۱۹۶۶ (۱۳۴۵) اثری هم درباره «خسرو روزبه» می نویسد. از میرزا غیراز رمان «آن روز می رسد»، مجموعه داستان «پری خاله ولنن» با ترجمه محمد خلیلی نیز بعد از انقلاب در ایرانمنتشر شده است.

با تلاش میرزا زبان آذربایجانی به عنوان زبان رسمی جمهوریآذربایجان در قانون اساسی مصوبه ۲۵ نوامبر ۱۹۵۶ به تصویب رسید. با تلاش وی تدریس زبان آذربایجانی در مدارس روسی، ارمنی، و گرجی در آذربایجان رسمیت می یابد.

میرزا ابراهیم اف ۱۷ اکتبر ۱۹۹۳ (۱۳۷۲) در باکو وفات یافت.

### حکیمه بلوری

حکیمه بلوری ۱۲ اسفند ۱۳۰۴ در شهر زنجان به دنیا آمد.

فعالیت سیاسی خود را در دوران حضور ارتش سرخ در آذربایجان ایران شروع کرده است. وی مدتی معاون مدیر تبلیغات فرقه دموکرات آذربایجان در زنجان و نیز مدیر کتابخانه خانه فرهنگ بوده است. پس از سقوط حکومت ملی در ۲۱ اذر ۱۳۲۵ حکیمه ۲۰ ساله به مهاجرت سیاسی اجباری تن داد. در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۵۶ (۱۳۳۹-۱۳۳۵) به عنوان سردبیر روزنامه «آذربایجان» ارگان کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان مشغول بوده است. از سال ۱۹۶۴ (۱۳۴۳) تا پایان عمر به عنوان محقق ارشد در مؤسسه شرق شناسی فرهنگستان علوم آذربایجان مشغول به کار بود. اولین اشعار بلوری در سال ۱۳۲۴ (۱۹۴۵) در نشریات «آذر»، «وطن یولوندا»، و همچنین در مجله «آذربایجان» منتشر می شد. حکیمه بلوری در ۲۲ نوامبر ۲۰۰۰ (۱۳۷۹) در باکو وفات یافت. بلوری دهها کتاب شعر و منوگرافی، از جمله در باره شهریار دارد. حکیمه بلوری در ترجمه هم دست داشته و بعضی از شعرهای فارسی شهریار را به ترکی آذربایجانی ترجمه کرده است. وی شعرهای جعفر جبارلی، صمد و رغون، مروارید دیلبازی و نبی خزری را به زبان فارسی ترجمه کرده است.

شهریار شعری خطاب به حکیمه بلوری دارد با عنوان «حکیمه جان»:

سن وطندن ساری قلبین دویونورسه، مارالیم!  
وطنین ده مارالیندان ساری قلبی دویونور.

### محمد باقرزاده (بی ریا)

محمد بی ریا در سال ۱۲۹۴ در تبریز به دنیا آمد.

علی قفقازیالی (علی کافکاسیالی) می گوید بی ریا شخصیت «نوعی» از «ادبیات تبعید» است.

محمد بی ریا سال ۱۲۹۹ با پدرش به آذربایجان شمالی مهاجرت می کند. تحصیل ابتدایی را در باکو تمام کرد. پس از فوت مادر در سال ۱۳۰۸ به تبریز برگشت. در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۰ (۱۹۴۶-۱۹۴۱) اشعارش در روزنامه «وطن یولوندا» منتشر می شود. در حکومت ملی آذربایجان وزیر فرهنگ میشود. برای تدریس زبان آذربایجانی در مدارس برنامه ارایه می دهد. در سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷) پس از سقوط حکومت ملی آذربایجان به باکو می رود. پنجمین بار بود که به باکو می

رفت. دوم دسامبر ۱۹۴۷ (۱۰ آذر ۱۳۲۶) روزنامه آذربایجان دور دوم خود را شروع کرد. در شماره اول شعرا و بانام «آراز» با امضای «بی پروا» درج شد.

بی‌ریا در ۲۸ دسامبر ۱۹۴۷ (۶ دی ۱۳۲۶) به اتهام جاسوسی بازداشت می‌شود. پس از بازجویی‌های طولانی به ۱۰ سال زندان محکوم می‌شود. پس از ۹ سال (۱۹۵۶) تیرئه می‌شود. چشم آذر می‌نویسد، بی‌ریا مجرای بازداشت و محکومیت خود را چنین شرح می‌دهد: «در سال ۱۹۴۷ که از ایران به شوروی آمدم برایم پرونده ساختند. دادستان به موجب اتهامات زیر بر علیه من کیفر خواست صادر کرد:

۱- در سال ۱۹۴۲ (۱۳۲۱) بدون کسب اجازه از وزارت کشور در صدد برآمده بودی برای بازگشت به ایران از کنسولگری ویزا بگیری.

۲- در سال ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) در دوران حکومت فرقه با کنسول آمریکا در شهر تبریز ملاقات نموده‌ای. چرا به چنین ملاقاتی تن دادی؟ و کدام موضوعات در آن ملاقات مطرح شده است؟

۳- در ماه‌های آخر سال ۱۹۴۷ در باکو بدون کسب اجازه از وزارت کشور اتحاد شوروی در صدد برآمده بودی به ایران برگردی. چرا؟»

پاسخ بی‌ریا بسیار محکم و تامل‌ناپذیر است: «اولاً در آن زمان من تبعه‌ی دولت دیگری بودم اجباری نداشت از کسی اجازه بگیرم. ثانیاً برای ملاقات با کنسول آمریکا قبلاً از نخست‌وزیر حکومت فرقه اجازه داشتم و دیگر اینکه موضوعات مطرح شده در آن ملاقات را به سران حکومت گزارش کرده‌ام. لزومی نداشت کس دیگری را در جریان بگذارم.» [از نوشته میر قاسم چشم آذر به نقل از «رازهای سر به مهر» / حمید ملازاده.]

نام بی‌ریا پس از بازداشتش از اواخر ۱۹۴۷ از ادبیات آذربایجان پاک شد. کتاب «اورک سوزو» او که در سال ۱۹۴۴ در باکو چاپ شده بود، در سال ۱۹۴۸ ممنوع شد. در جلد سوم آنتولوژی ادبیات آذربایجان جنوبی (۱۹۸۸) آثار ۲۸ شاعر و نویسنده‌ی همدوره‌ی بی‌ریا چاپ می‌شود ولی از نام و آثار او خبری نیست. این در حالی است که بی‌ریا ۳ سال قبل از آن در تبریز فوت کرده بود!

بی‌ریا از اول مسلمان معتقدی بود. در دوران فرقه نیز حتی در وسط اجلاس‌های مهم حزبی هم نمی‌گذاشت نمازش قضا شود. در شوروی هم از مناسک دینی کوتاه نیامد. بی‌ریا پس از سالهای طولانی زندان و آزار و اذیت و بالاخره سال ۱۹۶۷ اجازه یافت در باکو سکونت کند ولی از خدمات رفاهی محروم گردید و مستمری‌اش را قطع کردند و... بی‌ریا پس از ۳۳ سال عذاب و رنج و فاجعه، به قول چشم آذر «عمر پر مشقت»، در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) به تبریز آمد. در سال ۱۳۶۳ در یورش به حزب توده ایران او هم گرفتار شد. بدون اینکه کوچکترین رابطه‌ای با حزب توده داشته باشد. چند ماه بعد از آزادی در سال ۱۳۶۴ تنها وی‌کس در تبریز چشم‌براین جهان می‌بندد. وی در زندان جمهوری اسلامی به یک توده‌ای که با او هم سلول بود، گفته بود در تمام مدت اقامت در شوروی - چه در زندان و چه بیرون از زندان حتی یک روز هم برای شوروی‌ها کار نکرده است!

## غلامحسین بیگدلی

غلامحسین بیگدلی در ۲۴ اسفند ۱۲۹۷ در شهرستان خدابنده، استان زنجان به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۰ از دانشکده نظام فارغ‌التحصیل شد و به خدمت ارتش درآمد. مدتی محافظ اشرف پهلوی بود.



غلامحسین بیگدلی در سال ۱۳۲۱ به عضویت حزب توده در می آید. با تأسیس فرقه به آن می پیوندد. پس از سقوط حکومت ملی آذربایجان در سال ۱۳۲۵، به شوروی پناهنده می شود. ولی در آنجا به جاسوسی متهم می شود. او پس از شکنجه های زیاد به ۲۵ سال زندان با اعمال شاقه در سیبری و عدم مکاتبه و ۵ سال بعد نیز به محرومیت از حقوق اجتماعی، محکوم می شود.

غلامحسین بیگدلی در کتاب «از کاخ های شاه تا زندان های سیبری» خاطرات خود در باره زندان های سیبری را نیز به تفصیل نوشته است. با مرگ استالین پس از نزدیک به هشت سال از زندان آزاد شد.

بیگدلی پس از آزادی از زندان به باکو می آید. او در مدت اقامت در باکو در رشته زبان شناسی تحصیل و در سال ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) مدرک دکترای علوم در رشته زبان شناسی از آکادمی علوم اجتماعی، دانشکده زبان و ادبیات نظامی گنجوی دریافت می کند. او پس از انقلاب ۱۳۵۷ به ایران برگشت و بطور منظم با مجله وارلیق همکاری کرد.

از غلامحسین بیگدلی کتابهای زیادی به زبان های فارسی، ترکی و روسی منتشر شده است. او اشعار بسیاری به زبان فارسی و ترکی سروده است که مجموعه اشعار او در سال ۱۳۸۱ در دیوان بیگدلی چاپ شده است. نامه روح الله خمینی به میخائیل گورباچف توسط او به زبان روسی ترجمه شده است. بیگدلی در بیست و پنجم مرداد ۱۳۷۷ در کرج درگذشت.

### عباس پناهی ماکویی

عباس پناهی ماکویی سال ۱۲۸۱ در شهر ماکوبه دنیا می آید. او تحصیل خود را در مدرسه میرزا یوسف شروع می کند، بعدها در مدرسه خیریه که با اصول جدید آموزش و پرورش تشکیل شده بود، ادامه می دهد. پناهی در سال ۱۳۱۴ به خاطر فعالیت علیه دولت بازداشت و به یک سال زندان و تبعید همیشگی به زنجان محکوم می شود. با آمدن ارتش سرخ به آذربایجان در سال ۱۳۲۰ از تبعید به تبریز می آید. با تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان به عضویت آن در می آید. در روزنامه آذربایجان به فعالیت ادبی مشغول می شود. پس از سقوط حکومت ملی به شوروی پناهنده می شود. پناهی مؤلف رمان های تاریخی است. از او کتابهای «شب های تبریز»، «مبارزها»، «ستار خان»، «خیابانی» و داستانهای زیادی بجا ماند است.

وی در ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۱ (۷ مهر ۱۳۵۰) در باکو وفات می کند.

### محمود پناهیان

ژنرال محمود پناهیان: تولد: تبریز ۱۲۸۷ (۱۹۰۸)

محمود پناهیان از افسران زمان شاه بود که به فرقه دموکرات آذربایجان پیوست و در حکومت ملی آذربایجان ژنرال شد. پس از شکست حکومت ملی مثل بقیه رهبری فرقه به شوروی پناهنده شد. او آخر دهه چهل به عراق رفت. در این سالها رژیم های ایران و عراق بخاطر اختلافات مرزی که داشتند بشدت علیه هم تبلیغ می کردند و به مخالفان همدیگر امکانات داده بودند. پناهیان در عراق گروهی تشکیل داد و رادیو «جبهه ملی خلق های ایران» را علیه رژیم شاه، به راه انداخت. پس از انعقاد معاهده صلح الجزایر در سال ۱۹۷۵ (۲۳ خرداد ۱۳۵۴) بین ایران و عراق، پناهیان به شوروی برگشت.

کیانوری در خاطراتش که جمهوری اسلامی منتشر کرده می‌گوید: ما پناهیان را از حزب اخراج کردیم و او را به حزب راه ندادیم. و علاوه می‌کند که ما با بازگشت او به شوروی موافقت نکردیم. پناهیان قبل از اینکه به عراق بروند در شماره‌های مجله "دنیا" مقاله می‌نوشت و با اطلاع و موافقت شوروی ها هم به عراق رفته بود.

باید پائیز ۱۳۶۴ بوده باشد که من با دو تن از دوستانم (سعید مهراقم و حسین انورحقیقی) به ملاقات پناهیان در بیمارستانی در مسکو که مقامات بلندپایه شوروی ویا مهمانان کشورهای دوست و دیپلمات‌ها بستری می‌شدند رفتیم. به او گفتیم که ما می‌خواهیم از شوروی بیرون برویم. با علامت چشم و نگاه گفت که خوب می‌کنید که می‌روید! با چشم اش به گوشه‌های اتاق اشاره کرد که شنود می‌کنند.

ژنرال محمود پناهیان در سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۷) در مسکو در گذشت.

مهم ترین اثر او «فرهنگ جغرافیای ملی ترکان ایران زمین» در چهار جلد است. این اثر در سال ۱۳۵۱ در بغداد به چاپ رسید.

«فرهنگ جغرافیای ملی ترکان ایران زمین» بطور دقیق و با تمامی جزئیات پراکندگی ترکان در ایران را نشان می‌دهد. محمود پناهیان در مقدمه خاطرنشان می‌سازد که: «مبنای تحقیقاتی این اثر بر اساس کتاب "فرهنگ جغرافیایی ایران" از انتشارات دایره جغرافیایی ستاد ارتش ایران که بین سالهای (۱۳۲۹-۱۳۲۸) طبع و نشر شده، بناگذاری گردیده است. مؤلف از دو نقطه نظر مبنای تحقیقات خود را بر روی اثر نفیس فوق الذکر گذاشته است. الف: این اثر از انتشارات دایره جغرافیایی ستاد ارتش ایران است. بنابراین مندرجات آن از نظر علمی برای تحقیقات و اظهار نظر علمی کاملاً معتبر و غیر قابل رد است. ب: تنها اثری است که بر اساس آن میشود مناطق زیست ملتهای مختلف ایران را معین نمود و اظهار نظر کرد.»

### میرجعفر پیشه‌وری

میرجعفر پیشه‌وری (جوادزاده) در سال ۱۲۷۲ (۱۸۹۳) در زیوه، یکی از روستاهای خلخال آذربایجان به دنیا آمد. گرچه پیشه‌وری بعنوان شخصیت سیاسی و مؤسس فرقه دموکرات آذربایجان و نخست وزیر حکومت ملی آذربایجان شناخته می‌شود، اما وی روزنامه نگاری برجسته و منتقد ادبی و همچنین رمان‌نویس نیز بوده است.

در ۵ سالگی در مکتبخانه ملا ابراهیم آخوند ده که قرآن و شریعت تدریس می‌کرد خواندن و نوشتن یاد می‌گیرد. در ۱۲ سالگی همراه با خانواده‌اش، به باکو مهاجرت می‌کند. وی ضمن کار تحصیل می‌کند. معلمی می‌کند.

روزنامه‌ها و مجلات زیادی در دوران جوانی و جوانی پیشه‌وری

وریدر باکو منتشر میشد. تأثیر فضا یادبوی سیاسی باکو، مطبوعات و شخصیت‌های ادیبی و سیاسی آن زمان در رشد و فعالیت وی به عنوان معلم، روزنامه‌نگار، نویسنده و شخصیت سیاسی غیر قابل انکار است.

نخستین مقاله پیشه‌وری در روزنامه آجیق‌سوز، ارگان حزب مساوات به سردبیری محمدامین رسول‌زاده به چاپ می‌رسد، ولی نویسندگی را به طور جدی با چاپ مقالاتی در روزنامه «آذربایجان جزو لاینفک ایران» آغاز کرده است. روزنامه مذکور ارگان شاخه باکوی حزب دموکرات ایران بود.

او در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۹ (۱۲۹۹-۱۲۹۸) مدیر روزنامه حریت است. بیشتر مقالات منتشر شده در آنجا به زبان ترکی است. اگرچه عمر این روزنامه‌ها کوتاه است، کوتاه (۱۲ ماه) بود، اما توانست روزنامه‌نگاران مهم چون محمدسعید اردوبادی و... را دور خود جمع کند.

۲۰ مه ۱۹۲۰ (۳۰ اردیبهشت ۱۲۹۹) برای فعالیت سیاسی به ایران برمی‌گردد. در سالهای ۱۳۰۱-۱۳۰۰ مدیر روزنامه حقیقت ارگان شورای اتحادیه کارگران است. پیشه‌وری از ۶ دی ماه ۱۳۰۹ تا ۲۳ شهریور ماه ۱۳۲۰، نزدیک به یازده سال را به اتهام فعالیت‌های کمونیستی در زندان گذراند. پس از آزادی از زندان در تهیه برنامه حزب توده ایران شرکت داشت، ولی به حزب توده نپیوست. روزنامه آژیر را از خرداد ۱۳۲۲ تا اواسط سال ۱۳۲۴ منتشر کرد. در همان دوره به نمایندگی مجلس چهاردهم از آذربایجان انتخاب شد و اعتبارنامه‌اش به تصویب نرسید. در شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان را بنیاد نهاد و به مدت یک سال از آذر ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۵ نخست‌وزیر حکومت ملی آذربایجان بود. شش ماه پس از پناهنده شدن به شوروی، در سانحه اتومبیل در ۲۰ تیر ماه ۱۳۲۶ درگذشت.

پیشه‌وری روزنامه نگار برجسته‌ای بود که به دو زبان ترکی و فارسی مقاله می‌نوشت. او نویسنده «خاطرات زندان» و رمانهای «نادره» و «مهین بانو» است. رمان «نادره» توسط زکیه ذولفقاری به ترکی آذربایجانی ترجمه شده است.

## علی توده

علی توده: (جواد زاده) در سال ۱۹۲۴ (۱۳۰۳) در باکو به دنیا می‌آید. پدر و مادر علی از روستای چاناق بولاق اردبیل برای کار به باکو مهاجرت می‌کنند. علی توده در کودکی پدر و مادرش را از دست می‌دهد و مادر بزرگش (مادر مادرش) او را بزرگ می‌کند. تحصیلات ابتدایی را در باکو به پایان می‌برد. او در ۱۹۳۷ (۱۳۱۶) در ۱۳ سالگی نخستین شعرهایش در روزنامه‌های «کمونیست» و «ینی‌یول»، با امضا «حیدر رضازاده» چاپ می‌شوند.

در سال ۱۹۳۸ (۱۳۱۷) به همراه مادر بزرگش به اردبیل می‌آیند. در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۱ کارگری می‌کند. در سال ۱۳۲۳ به عضویت حزب توده ایران درمی‌آید. پس از اینکه کارت عضویت حزب برایش صادر می‌شود، تخلص «توده» را برمی‌گزیند. از سال ۱۳۲۳ شعرهایش در «وطن یولوندا» با امضا علی توده چاپ می‌شود. در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۳ شعرهایش در نشریات مختلف بطور منظم منتشر می‌شوند. با تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان به صفوف آن می‌پیوندد.

پس از تشکیل حکومت ملی آذربایجان به تبریز دعوت می‌شود. در سال ۱۳۲۵ بخاطر خدمات سیاسی، اجتماعی و ادبی از طرف مجلس ملی آذربایجان مدال ۲۱ آذر به وی تعلق می‌گیرد. علی توده مدیر شعبه تدریس در وزارت فرهنگ در حکومت ملی آذربایجان، و اولین و آخرین مدیر و بنیانگذار فیلارمونی در تبریز بود. وی نقش مهمی در سازماندهی و چاپ کتاب «آنا دیلی» برای تدریس در مدارس داشت.

پس از سقوط حکومت ملی آذربایجان نیز مانند سایر شعرا، نویسندگان و سیاستمداران حکومت ملی به شوروی پناهنده شد. در باکو در روزنامه «ادبیات» مشغول به کار می‌شود. در سال ۱۹۴۷ وارد دانشکده زبانشناسی دانشگاه دولتی آذربایجان می‌شود و در سال ۱۹۵۲ تحصیل خود را با موفقیت به پایان می‌برد.

نخستین کتابش «ترانه‌های جنوب» در سال ۱۹۵۰ در باکو منتشر می‌شود. در سالهای ۱۹۵۳-۱۹۵۲ رداکتور شعبه هنری انتشارات «آذرنشر» بوده است. یک مدت مدیر بخش هنری روزنامه آذربایجان ارگان مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان می‌شود. بعدها تنها به فعالیت‌های هنری-ادبی می‌پردازد.

صابر امیراف در مقدمه ای که برای «آزمون زندگی» اثر علی توده نوشته است، می گوید: «علی توده قبل از هرچیز شاعر آرمان‌های بزرگ است.» بختیار وهاب زاده در باره علی توده چنین می نویسد: «علی توده شاعر حساس و پر عاطفه ای است.» خلیل رضامی گوید: «علی توده بطور واقعی شاعر میهن پرستی است.» علی توده ده ها اثر منتشر کرده است: «وطن سئوگسی»، «محبوسلارین سون سوزو» و «حیات سیناگی» و.... در اشعار او وحدت دو آذربایجان یکی از مضامین اصلی است.

علی توده تا آخر عمرش مهاجر سیاسی باقی ماند. او از گرفتن پاسپورت اتحاد شوروی امتناع کرد. آثار او به روسی، انگلیسی، هندی، ترکی، اکرائینی، ارمنی، گرجی، تاجیک، تاتار ترجمه شده است. علی توده اشعار زیادی از شاعران روس، ترک، فارس، ارمنی، گرجی، ترکمن، قیرقیز را به ترکی آذربایجانی ترجمه کرده است. علی توده در ۲۶ فوریه سال ۱۹۹۶ در باکو وفات کرد.

### عاشیق حسین جوان

عاشیق حسین جوان در سال ۱۲۹۴ در روستای اوتو در شهرستان کلبر در منطقه قارا داغ آذربایجانزاده شد. از همان کودکی پدرش را از دست داد. مادرش حسین یکساله را با خودش برمی‌دارد و به جمهوری آذربایجان مهاجرت می‌کند. حسین از ۷ سالگی چوپانی می‌کند و از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۵ (۱۳۰۶ تا ۱۳۱۴) (از ۱۱ سالگی) شاگرد عاشیق موسا برادرزاده عاشیق علسگر گویجه ای می‌شود. در این سالها راز و رموز هنر عاشیقی را یاد می‌گیرد و با ادبیات شفاهی مردم آشنا می‌شود. در جشنها و عروسیها ساز می‌زند و می‌خواند. از سالهای ۱۹۳۴ (۱۳۱۳) گهگاه شعر هم می‌سراید و شعر سرودن جدی را از سالهای ۱۹۴۰ (۱۳۱۹) شروع می‌کند. اولین شعرهایش در نشریه «وطن یولوندا» درج می‌شود.

در سال ۱۹۳۸ (۱۳۱۷)، دوران تصفیه بزرگ استالین، به آذربایجان جنوبی برمی‌گردد و در تبریز ساکن می‌شود. از همین سالها در شهرها و روستاهای آذربایجان با ساز و ترانه هایی که خودش سروده است مردم را علیه بی عدالتی ها و برچیدن ستم ملی دعوت می‌کند. مردم را علیه شاه و فئودال ها بسیج می‌کند. در تبریز در قهوه خانه های سامان میدانی (میدان کاه) که عمدتاً کارگران و روستاییاندر آنجا رفت و آمد داشتند با ساز و آواز خود دنیای بهتری را نوید می‌دهد. حکومت ملی آذربایجان برای حسین جوان بخاطر فعالیت های روشنگرانه و بسیج زحمتکشان برای رهایی از هر نوع یوغ ستم و بردگی، مدال «۲۱ آذر» اعطا می‌کند. حسین جوان در دوران حکومت ملی آذربایجان، عاشیق های تبریز را رهبری می‌کند.

عاشیق حسین جوان یک سوسیالیست بود. او با ساز و ترانه‌هایش سوسیالیسم را ترنم می‌کرد. پس از هزیمت حکومت ملی آذربایجان، به مهاجرت اجباری تن داد و به شوروی- جمهوری آذربایجان پناهنده شد و در یکی از روستاهای آذربایجان سکونت گزید. حسین جوان به عنوان شاعر، در سال ۱۹۴۸ با معرفی صمد ورغون، عضو اتحادیه نویسندگان آذربایجان می‌شود. گرچه عاشیق حسین در مجامع مختلف هنرنمایی می‌کند و از طرف مردم مورد استقبال قرار می‌گیرد ولی تا آخر عمر در حسرت تبریز می‌سوزد و می‌سوزد. در سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) یا اوایل ۱۹۸۵ یکبار او را برای بزرگداشت اش به تلویزیون باکو دعوت کرده بودند، که همه اش از تبریز می‌گفت و گریه می‌کرد.

عاشیق حسین در نوامبر ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) در یک روستای دور افتاده در جمهوری آذربایجان چشم از جهان فرو بست!

## محمدتقی زهتابی

محمدتقی زهتابی در ۲۲ آذر ۱۳۰۲ در خانواده کیریشچی در شهرستان شبستر بدینا آمد.

زهتابی پس از تاسیس فرقه دموکرات آذربایجان به عضویت سازمان جوانان آن در آمد و با سقوط حکومت ملی آذربایجان، در سال ۱۳۲۷ (۱۹۴۸) برای ادامه تحصیلات عالی به طور غیرقانونی به شوروی (جمهوری آذربایجان) رفت. زهتابی در بیوگرافی خود که برای کتاب «ایران تورکلرینین اسکی تاریخی» نوشته است، می‌نویسد: «بر اساس گزارش رهبری حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان به دو سال زندان محکوم شدم و به سیبری فرستاده شدم. بعداً به دوشنبه تبعید شدم.»

بعد از تبعید در سال ۱۳۳۳ به باکومی آید و ۵ سال در دانشکده زبان و ادبیات آذربایجانی در دانشگاه دولتی به تحصیل مشغول می‌شود. او اواخر دوران تحصیل، در دانشکده شرق شناسی به تدریس زبان عربی مشغول می‌شود.

در اواخر دهه چهل در اوج اختلافات مرزی ایران و عراق با اجازه شوروی ها به همراه پناهیان به عراق می‌روند و رسماً با رژیم عراق همکاری کرده و رادیوی «جبهه ملی خلق های ایران» در بغداد را راه‌اندازی می‌کنند. زهتابی مدتی نیز در دانشگاه بغداد زبان فارسی تدریس می‌کند. در سال ۱۹۷۵ با انعقاد «عهدنامه الجزایر» میان ایران و عراق، فعالیت های پناهیان و زهتابی در عراق پایان می‌یابد. زهتابی بعد از انقلاب در سال ۱۳۵۸ به ایران می‌آید و بر اساس نوشته خود در بیوگرافی‌اش، در دانشگاه تبریز دو سال زبان آذری و عربی تدریس می‌کند. در اوایل سال ۱۳۶۸ از طرف شعبه آذری- برون مرزی رادیو تبریز به همکاری دعوت می‌شود تا به کارکنان این شعبه زبان ادبی آذری را آموزش دهد. فعالیتهای گوناگونو هم‌جانبه زهتابی از جمله فکر سازماندهیو تشکیل حزب مخصوص آذربایجان در مصاحبه اش در دوران خاتمی (با امیدواری به باز شدن فضای سیاسی و امکان تشکیل حزب!) احتمالاً نهادهای امنیتی را بر آن میدارد که زهتابی را حذف کنند. قتل زهتابی در همان مقوله قتل های سیاسی دوران خاتمی می‌گنجد. در اول مهر ۱۳۷۷ (۷۵ سالگی) به طرز مشکوکی فوت می‌کند.

نمونه ای از آثار منتشر شده محمد تقی زهتابی: "ایران تورکلرینین اسکی تاریخی"، "میرزا علی معجز" و "تحصیل زنان"، "معاصیر ادبی آذری دیلی (سس - صرف)", "شاهین زنجیر ده" (شعر مجموعه‌سی) و دهها کتاب و مقاله درباره زبان و فرهنگ آذربایجانی.

## سهراب طاهر

سهراب طاهر در ۱۵ مرداد سال ۱۳۰۵ در آستارا زاده شد.

پدر سهراب شغل آهنگری داشت. پدرش در سال ۱۲۹۹ به حزب کمونیست می‌پیوندد. به همین خاطر در دوران رضا شاه بازداشت و به شهر اردبیل و از آنجا به کرمانشاه تبعید می‌شود. سهراب نیز با خانواده به کرمانشاه می‌رود. در کرمانشاه برای امرار معاش به همراه پدر در شرکت نفت ایران - انگلیس کار می‌کند. علیرغم سنگینی کار، سهراب از کتابخانه شهر با نام «ابن سینا» بطور منظم کتاب قرض می‌کند و مطالعه می‌کند. در سال ۱۳۲۰ با ورود ارتش سرخ به آذربایجان هزاران تبعیدی به‌خانهایشان برمی‌گردند. بخاطر فعالیت در صفوف فرقه مدال ۲۱ آذر به سهراب تعلق می‌گیرد. در سال ۱۳۲۵ (۱۹۴۶) برای دوره دیدن به مدرسه نظامی باکو فرستاده می‌شود. در سال ۱۹۴۸ (۱۳۲۷) اولین شعرش با نام «ارتش سرخ» در روزنامه آذربایجاندر باکو چاپ می‌شود. در سالهای ۱۹۵۹-۱۹۵۲ (۱۳۳۱-۱۳۳۸) زمانی که در دانشکده طب در دانشگاه دولتی آذربایجان تحصیل می‌کرد، کتاب شعرش بانام «آی ایشیغیندا» (در روشنایی ماه) منتشر می‌شود. در همین زمان با شعبه ادبی-هنری روزنامه آذربایجان همکاری می‌کند. در

سالهای ۱۹۶۱-۱۹۵۹ (۱۳۴۰-۱۳۳۸) او عضو کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان و در سالهای ۱۹۵۱-۱۹۶۰ (۱۳۳۹-۱۳۳۰) صدر و عضو هیئت مدیره جمعیت نویسندگان آذربایجان جنوبی می شود. از او دهها جلد کتاب در جمهوری آذربایجان منتشر شده است. صابر رستمخانلی شخصیت سیاسی-ادبی جمهوری آذربایجان در مقدمه ی «آثار منتخب سهراب طاهر»، او را در کنار شاعران رزمنده و انقلابی امثال ناظم حکمت، پابلو نرودا و محمود درویش می نشاند. سهراب طاهر ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۵ در باکو در گذشت.

## حمزه فتحی خشکنابی

حمزه فتحی خشکنابی در ۳۰ اسفند ۱۳۰۰ در روستای خشکناب آذربایجان جنوبی زاده شده است. کودکی حمزه در خشکناب گذشته است. خواندن و نوشتن را در مکتب خانه پیشملا یادگرفتهاست. یکسال پس از تحصیل در مدرسه معمولی مجبور به کار می شود. در این دوره فتحی جوان با زندگی فقیر فقرا و تهی دستان آشنا می شود. در این سالها فتحی افکار و اندیشه های خود را در شعرها و داستان های کوتاه خود به زبان فارسی بیان می کند. اما با تشکیل حکومت ملی او نیز بمانند بسیاری از اهل قلم شروع به نوشتن به زبان مادری می کند. در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ حمزه فتحی خشکنابی مقاله ها و داستانها های خود را منتشر می کرد. او نخستین داستان پر حجم خود «عشق و جنگ» را در همین دوره می نویسد.

۱۴ شهریور ۱۳۲۴ روزنامه آذربایجان شروع به نشر می کند. خشکنابی یکی از دست اندرکاران آن می شود و بعدها مدیرمسئول آن در آذر ۱۳۲۵ پس از یورش حکومت مرکزی به آذربایجان و سقوط حکومت ملی به آذربایجان شوروی پناهنده می شود. در آنجا بین سالهای ۱۳۳۵-۱۳۲۵ (۱۹۵۶-۱۹۴۶) مسئولیت های مختلفی را در هیئت تحریریه روزنامه آذربایجان عهده دار می شود. آثار او از جمله رمان های «پدر»، «دو برادر»، و داستان های کوتاه «محبت و نفرت» در باکو منتشر می شوند. نمایشنامه های فارسی او «سیاوش»، «بیژن و منیژه» در دوشنبه در تئاتر بنام «لاهوئی» بنمایش درمی آید. رمان «پدر» به زبان روسی در تیراژ بالا منتشر می شود.

فتحی خشکنابی بعد از انقلاب ۱۳۵۷، علیرغم سن نسبتاً زیاد برای راه اندازی روزنامه آذربایجان از مسکو به تبریز آمد و در تبریز در بنیان گرفتن انجمن شعرا و نویسندگان آذربایجان پس از انقلاب نقش بسزایی داشت. او پس از یک سال به مسکو بازگشت. خشکنابی در دانشگاه مسکو زبان و ادبیات فارسی تدریس می کرد. از او ترجمه چند رمان، از جمله «چهل و یکمین» از روسی به فارسی به جا مانده است. وی در سال ۱۹۸۹ (۱۳۶۸) در مسکو در گذشت.

## قهرمان قهرمان زاده

قهرمان قهرمان زاده در سال ۱۲۹۲ در روستای وردین در منطقه قارا داغ در یک خانواده فقیر دنیا آمد. در سال ۱۲۹۹ با خانواده اش به گنجه مهاجرت می کنند. تحصیلات ابتدایی و متوسطه و عالی را در جمهوری آذربایجان به پایان برد و در سال ۱۹۳۵ (۱۳۱۴) به آذربایجان- تبریز برمی گردد. قهرمان زاده از سال ۱۳۲۰ با تحریریه «وطن یولوندا»، «قیزیل عسگر» همکاری می کند. قهرمان در سال ۱۳۲۲ عضو حزب توده ایران می شود و با تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان به فرقه می پیوندد. در سال ۱۳۲۴ به عضویت کمیته شهر تبریز انتخاب می شود و همزمان در روزنامه آذربایجان بعنوان معاون سردبیر انجام وظیفه می کند.

نخستین مجموعه داستانهای وی با نام «داستانهای مهاجرها» در سال ۱۳۲۴ در تبریز منتشر شده است. چندین مجموعه داستان در سالهای مختلف از وی در باکو منتشر می شود. در آثار اوستم برتهی داستان روستایی و کارگران آذربایجان و مبارزه آنها برای رهایی از هر گونه ستمجای عمده ای را اشغال می کند.

پس از سقوط حکومت ملی آذربایجان عوامل سرکوبگر رژیم شاه به خانه اش هجوم می آورند و کتابها و دستنوشته‌هایش را به آتش می کشند. قهرمان زاده به دزفول تبعید می شود. ده سال در تبعید می گذراند، اما دست از مبارزه سیاسی بر نمی دارد. بخاطر فعالیت سیاسی دو سال دیگر زندانی می شود. چند ماه قبل از یورش گسترده به تشکیلات فرقه دموکرات آذربایجان در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸) به شوروی پناهنده می شود.

قهرمان زاده در جمهوری آذربایجان به تولید آثار ادبی ادامه می دهد. و بطور منظم آثار او در نشریات چاپ می شوند. برخی از آثار او: «مهاجر لر دسته سی»، «آیریلیق»، «قیرمیزی باشماق»، «تانیمایان قوناق»...

قهرمان زاده از سال ۱۹۷۴ عضو اتحادیه نویسندگان آذربایجان بود.

او در ۲۳ یانوار ۱۹۹۰ (۳ بهمن ۱۳۶۸) در باکو وفات می کند.

تکمله: چند وقت پیش از آقای ابراهیم رشیدی- ساوالان یادداشتی در فیسبوک دیدم درباره قهرمان زاده، و اینیادداشت مرا به گذشته های بسیار دور برد. همان موقع خواستم کامنتی در فیسبوک ا.ساوالان بگذارم، که نشد. اینجا آن را می نویسم: از اواسط دهه چهل بخاطر گسترش روابط فرهنگی ایران و شوروی کتابها و نشریات منتشر شده در شوروی/ آذربایجان به ایران سرازیر شد. من نیز یکی از علاقمندان به این نوع کتابها و نشریات بودم. من مشتری ماهنامه «آذربایجان» و «ادبیات و اینجه صنعت» (ادبیات و هنر) بودم. در صفحه وسط «ادبیات و اینجه صنعت» معمولاً (شاید هم همیشه) یک داستان کوتاه چاپ می شد. در یکی از این شماره ها داستانی بود از قهرمان قهرمان زاده بنام «قیرمیزی باشماق» (کفش قرمز). نام داستان توجه مرا جلب کرد. خواندم. داستان اگر درست بخاطرمانده باشد درباره کارگران کوره های آجرپزی تهران بود. من این داستان را ترجمه کردم و به غلامحسین فرنود دادم. بهار سال ۱۳۴۹ باید بوده باشد. قرار شد در جنگی ادبی که قرار بود منتشر کند، چاپ شود. بعد داستانها پیش آمد و....

ترجمه فارسی قیرمیزی باشماق قهرمان زاده دود شد و به هوا رفت. از ابراهیم رشیدی سپاسگزارم که مرا به یاد آن سالها و قهرمان زاده «مظلوم» انداخت!

## مدینه گولگون

مدینه گولگون سال ۱۹۲۶ (۱۳۰۵) در باکو به دنیا آمد.

در سال ۱۹۳۸ (۱۳۱۶) با اعضا خانواده به زادگاه پدر، اردبیل بر میگرددند و چند سالی در آنجا سکنی می گزینند. بعدتر در تبریز ساکن می شود. مدینه در سال ۱۳۲۴ عضو فرقه دموکرات آذربایجان می شود. در دوره حکومت ملی آذربایجان بعنوان عضو دفتر شاخه زنان انتخاب می شود. همزمان بعنوان خبرنگار روزنامه آذربایجان کار می کند. مدینه از جوانی به شعر و هنر علاقه داشت. از سال ۱۳۲۳ شروع به شعر گفتن کرده بود. نخستین شعر او در سال ۱۳۲۴ در «وطن یولوندا» ارگان ارتش سرخ درج شده بود. مدینه به عضویت شاعران مجلسی درمی آید. در همین دور عضو «جمعیت نویسندگان و شاعران» هم که تشکیل شده بود، می شود. اشعار مدینه در نشریه های مختلف چاپ می شود. در کتابهای درسی درج می گردد. به مدینه بخاطر فعالیت های انقلابی اش مدال ۲۱ آذر تعلق می گیرد.

پس از یورش قشون محمد رضا شاه به آذربایجان و سقوط حکومت ملی، مدینه گولگون به آذربایجان شوروی پناهنده می شود.

شاعر بختیار و اهاب زاده در مقدمه کتاب شعر «من این عمر را زندگی کردم»، می نویسد که در شعرهای مدینه ترانه های حسرت و هجران؛ با ترانه های مبارزه در هم تنیده است.

شاعر رسول رضا در مقدمه همین کتاب شعر، خطاب به مدینه می گوید تو با سلسله شعرهای «کوچه های تبریز»، تبریز را یک بار دیگر برای من زنده کردی. بار دیگر حسرت تبریز دردم بیدار شد. در لبانم دو کلمه لرزید: «تبریزمن- بی من من». (تبریزیم- منسیریم) تو در این شعرهایت صفحات خاطرات فراموش نشدنی را دوباره گشودی. زنده باشی خواهرم. زنده باشی دختر شاعر وطنم!

مدینه در میان روشنفکران آذربایجانی کمو بیش شناخته شده است. و شعرهایی از او به فارسیهم ترجمه شده است. از مدینه گولگون ده ها کتاب شعر در جمهوری آذربایجان منتشر شده است: «تبریزقیزی»، «فریدون»، «من بو عؤمور و یاشادیم»، «یورا بیلیمز یوللار منی»، «سنچیلیمیش اثرلری» و ... .. مدینه گولگون در ۱۷ فوریه ۱۹۹۲ (۲۸ بهمن ۱۳۷۰) در باکو وفات می کند.

## ربابه مراد اوا

ربابه مراد اوا متولد اول فروردین ۱۳۰۹ در اردبیل است.

ربابه پس از هزیمت حکومت ملی آذربایجان سال ۱۳۲۵ دستگیری پدرش، به اجبار و با دوبرادر، سه خواهر و مادرش به شهر علیابیراملی در جمهوری آذربایجان مهاجرت می کنند.

او در تئاتر آن شهر شروع به فعالیت می کند. در سال ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) علی عسگر علیاکبروف در یک برنامه هنری آواز ربابه را می شنود و به استعداد ربابه پی می برد. به او پیشنهاد می دهند که در آموزشگاه ربابه به باکو می رود. او در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) از مدرسه موسیقی آصفزینالیباکو فارغ التحصیل می شود. ربابه

مراد اوا در محضر استادان بنام موسیقی آذربایجان از جمله خانوشو شینسکی آموزش می بیند. از سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) در تئاتر دولتی اپرا و باله آذربایجان شروع به کار می کند. و از همان سال شروع به ایفای نقش های پرابی می نماید. ربابه نقش های لیلی (پرابیلیو مجنون) اصلی (پرابیصلیو کرم) راسالهیمتو الیایفامی کند. به اعتراف فابابیفونز اکتتیمور او (هنرمندان بنام جمهوری آذربایجان) هیچ کس بهز بیابویظر افتر بابیه ایفای نقش ننموده است. خود ربابه گفته است:

«من نقش لیلی را اجرا نمی کنم، بلکه بهانه ای است که من بخواهم با او رقابت کنم. آنچه که من نمی خوانم در فراز ادغام ما در بیلاست.»

مراد اوا در سال ۱۹۷۱ عنوان «هنرمند خلق آذربایجان» را کسب می کند.

از او ترانه های به یاد ماندنی و فراموش نشدنی به یادگار مانده است: قارا گیله، گل بیزه یار، آهو کیمی، حیدر بابایا سلام و آنا قلبیم اودلانیر، کؤنلومه تبریز دوشدو...

ربابه مراد اوا در ۵ سپتامبر ۱۹۸۳ (۱۴ شهریور ۱۳۶۲) در باکو چشم از جهان فرو بست.

## حمید محمدزاده

حمید محمدزاده در سال ۱۳۰۳ در تبریز به دنیا آمد.

وی در دوران حکومت ملی آذربایجان معلم بود. او در سال ۱۳۲۲ به حزب توده و در سال ۱۳۲۴ به فرقه دمکرات آذربایجان پیوست. او ریاست اداره تبلیغات کمیته مرکزی سازمان تازه تأسیس جوانان دمکرات آذربایجان را عهده دار شد و در سال ۱۳۲۵ اولین مقالات و نوشته های او منتشر شد. در سال ۱۳۲۵ به دلیل فعالیت هایش در جنبش ملی-دمکراتیک از طرف دولت ملی آذربایجان مدال «۲۱ آذر» را دریافت کرد.



پس از سقوط حکومت ملی آذربایجان حمید مجزاده به جمهوری آذربایجان پناهنده شد. در آنجا تحصیلات خود را در مدرسه عالی حزب و همزمان در دانشکده روزنامه نگاری دانشگاه دولتی آذربایجان ادامه داد. پس از پایان تحصیلات عالی وارد دوره فوق لیسانس مؤسسه زبان و ادبیات نظامی فرهنگستان علوم آذربایجان شد. در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۳ (۱۹۵۱-۱۹۵۴) با نگارش اثری به نام «پیشهوری یک انقلابی، روزنامه‌نگار، نویسنده (زندگی، محیط و آثار)» درجه کاندیدای علوم زبانشناسی را دریافت کرد. از سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷) به عضویت جامعه نویسندگان آذربایجان جنوبی و از سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸) به عضویت اتحادیه نویسندگان آذربایجان درآمد. از آثار او می‌توان به «میرزا فتحعلی آخوندوف و شرق»، «ادبیات ایران در آستانه و دوران انقلاب مشروطه»، «بهار شیروانی»، «سید جعفر پیشهوری»، «خاطرات تبریز» نام برد. او رمان‌هایی درباره ستار خان و حیدرخان عمو و غلو نوشته است. محمد زاده و رستم علی یف دیوان نسیمی را به زبان فارسی در باکو به چاپ رساندند. وی منظومه خسرو و شیرین نظامی گنجوی، اشعاری از مححسین شهریار را به زبان ترکی ترجمه کرده است. پس از انقلاب در سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹)، به ایران برگشت. او مدت‌ها با مجله «وارلیق» که به زبان ترکی آذربایجانی-فارسی منتشر می‌شد همکاری کرد. وی در سال ۱۳۷۹ در تهران درگذشت.

## غلام محمدلی

غلام محمدلی ۱۲۷۶ در شهر تبریز بدنیا آمده است.

تحصیل ابتدایی را در مکتب‌خانه به پایان رساند. نوجوانی به روسیه می‌رود و ۱۳ سال در عشق آباد ترکمنستان به کارهای مختلف از جمله به‌آهنگریو حروف‌چینی می‌پردازد. در سال ۱۹۲۳ به باکو می‌رود. در سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۶ (۱۳۰۵-۱۳۰۱) در باکو در هنرستان‌تئاتر دوره می‌بیند. در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۴۱ (۱۳۰۰-۱۳۲۰) به عنوان مدیر و سردبیر در نشریات وابسته به حزب کمونیست آذربایجان فعالیت می‌کند. در دوران جنگ جهانی دوم - ۱۳۲۰-۱۳۲۵ (۱۹۴۶-۱۹۴۱) در تبریز است.

او در ابتدا به عنوان مسئول ادبی در تحریریه روزنامه «وطن یولوندا» و بعدتر به عنوان مدیر تحریریه انجام وظیفه می‌کند. از سال ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) عضو اتحادیه نویسندگان آذربایجان است. او جوایز ادبی و مدال‌های بسیاری را کسب کرده است. خدمات او به هنر و فرهنگ آذربایجان بیشمار است. وی یکی از سازمان دهندگان شاعران نویسندگان آذربایجان جنوبی در ۱۳۲۴-۱۳۲۵ بوده است. در مؤخره «شاعر لر مجلسی» در باره تک- تک شاعران که آثارشان در این مجموعه درج شده، ضمن ارایه بیوگرافی مختصر، اطلاعات مفیدی در باره مضامین اشعار شاعران ارایه می‌دهد. من در سال ۱۳۴۵ یا ۴۶ ترجمه مانیفست حزب کمونیست/مارکس-انگلس را با ترجمه غلام محمدلی به فارسی دیده‌ام. (شاید هم به ترکی آذربایجانی!) به نظرم در دوران اشغال آذربایجان از طرف ارتش سرخ شوروی بین ۱۳۲۵-۱۳۲۰ ترجمه شده بود.

غلام محمدلی در ۱۸ نوامبر ۱۹۹۴ (۲۷ آبان ۱۳۷۳) در ۹۷ سالگی در باکو وفات کرد.

\*\*\*

من در تهیه این نوشته منابع زیادی را از نظر گذرانده‌ام و استفاده کرده‌ام که لیست کردن همه آنها ناممکن است ولی تعدادی از آنها را در اینجا می‌آورم:

شاعر مجلسی- شماره ۴-۳-آبان-آذر ۱۳۲۴؛ ۸۰ ایل حنکایه میز- آذربایجان حنکایه آنتولوژیسی- حمید آرغیش؛ جنوبی آذربایجان ادبیاتی آنتولوگیایاسی - دورد جیلده- اوچونجی جیلده؛ جنوبی آذربایجان یازیچیلارینین ادبی مجموعه

سی.رداکتور: بالاش آذر اوغلو- حمید محمد زاده؛ آذربایجان تاریخینه بیر باخیش جیلد ۲- جواد هیئت؛ ایران تورک ادبیاتی  
آنتولوژیسی - علی کافکاسیالی؛ ایران تورکلری - علی کافکاسیالی؛ رازهای سر به مهر - حمید ملا زاده؛ رمان «آن  
روز می رسد» میرزا ابراهیم اف؛ «آخرین سنگر آزادی» رحیم رئیس نیا؛ آذربایجان موهاجیرت ادبیاتی - واقیف  
سلطانی؛ من بو عومور و یاشادیم - مدینه گولگون؛ سئچلمیش اثرلری - سهراب طاهر؛ حیات سیناگی - علی توده؛  
بعضی شماره های وارلیق؛ شماره هایی از فصلنامه (بین المللی) ترکی - فارسی، فرهنگی، اجتماعی، ادبی و هنری  
آذری؛ و شماره هایی از ماهنامه علمی - تحقیقی (سرتاسری) فرهنگی، اجتماعی سیاسی، اقتصادی دیلماج و «ویکی  
پدیا».

عمده این منابع و منابع بسیار دیگر، در سایت توروز قابل دسترس است.

سپتامبر ۲۰۲۴

به نقل از جلد سوم از چهل و یکمین و آخرین شماره آوای تبعید که در سه جلد منتشر شده است.